



## درس فارج اصول استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

تاریخ: ۱۱/ اسفند/ ۱۳۹۹

موضوع کلی: مفاهیم

مصادف با: ۱۷ رجب ۱۴۴۲

موضوع جزئی: تنبیه دوم: تعدد شرط و وحدت جزاء - اشکال محقق نایینی به محقق

خراسانی و بررسی آن - کلام محقق اصفهانی و بررسی آن -

بررسی کلام محقق خراسانی درباره احتمالات چهارگانه

جلسه: ۹۲

سال دوازدهم

### «الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

#### خلاصه جلسه گذشته

بحث در تعدد شرط و وحدت جزاء بود. عرض کردیم در این فرض بنابر قول به مفهوم تعارض پیدا می‌شود. لذا بزرگان در صد حل این تعارض بر آمدند. کلام محقق خراسانی مبنی بر پنج احتمال در این باره بیان کردیم. ایشان فرمودند که عرف مساعد با احتمال و وجه دوم است، لکن عقل مؤید بلکه معین احتمال چهارم است.

باید این مطالب و این احتمالات و نیز آنچه محقق خراسانی در بخشی از سخنانشان ذکر کردند را مورد بررسی قرار دهیم. صرف نظر از خود احتمالات که مورد بررسی قرار خواهد گرفت، نسبت به دو بخش از کلمات محقق خراسانی اشکال شده است. یک اشکال را محقق نایینی مطرح کردند و یک مطلبی را محقق اصفهانی تذکر دادند.

#### اشکال محقق نایینی به محقق خراسانی

مطلبی که محقق نایینی مطرح کرده این است که مثالی که برای تنبیه دوم ذکر شده اساساً مشکلی درباره‌اش وجود ندارد. بله به صورت کلی این بحث باید دنبال شود که اگر شرط متعدد بود و جزاء واحد بود، بنابر قول به مفهوم تعارضی به نظر می‌رسد که باید در صد چاره باشیم، اما مثال «اذا خفی الاذان فقصر» و «اذا خفی الجدارن فقصر» اساساً تنافی و تعارضی بینشان نیست تا بخواهیم به دنبال حلش بر بیاییم. محقق نایینی معتقد است که اینها از قبیل مجمل و مبین هستند و طبیعی است که اگر دو دلیل، یکی مجمل بود و دیگری مبین، دلیل مجمل حمل بر مبین می‌شود، لذا اصلاً ربطی به مسئله تعارض و تنافی ندارد. توضیح مطلب: ایشان می‌گویند: «اذا خفی الاذان فقصر» اجمال دارد، خفاء اذان مجمل است و چندین احتمال در آن وجود دارد که معلوم نیست کدام یک از این احتمالات مقصود است. در یک مرحله خفاء الاذان یعنی خفاء فصول اذان، به عبارت دیگر اگر در مسجدی، در محلی اذان گفته می‌شود، یک مقدار که از این محل دور می‌شود، طبیعتاً اذان با فصولش به وضوح شنیده می‌شود، اما وقتی فاصله بیشتر می‌شود، فصول اذان معلوم نیست، به این معنا که مثلاً اصل اینکه مؤذن شهادت می‌دهد معلوم است، اما اینکه شهادت به رسالت پیامبر(ص) می‌دهد یا شهادت به وحدانیت خدا، این درست معلوم نیست، می‌داند این جمله‌ای که مؤذن می‌گوید، الله اکبر و لا اله الا الله، نیست، بلکه شهادت است ولی معلوم نیست که شهادت به وحدانیت خداست یا رسالت پیامبر(ص). فاصله که بیشتر می‌شود علاوه بر اینکه فصول اذان معلوم نیست، حتی اینکه مثلاً تکبیر می‌گوید یا شهادت می‌دهد نیز معلوم نیست، فقط معلوم است که کسی اذان می‌گوید،

از لحن و صوت بر می آید که شخصی اذان می گوید. یعنی یک صدایی مبهم کلی که معلوم است این اذان است و نه غیر آن، یک مقدار که فاصله بیشتر می شود همان نیز شنیده نمی شود. پس خفاء الاذان مجمل است، اینکه دلیل می گوید: «اذا خفی الاذان فقصر»، منظور از خفاء الاذان چیست؟ آیا منظور خفاء فصول الاذان است خفاء صوت اذان است مطلقا، به نحوی که اصلا صدای اذان هم شنیده نشود، ولو در حد مبهم و کلی. پس چند مرحله اینجا وجود دارد، خفاء فصول اذان، خفاء مجموع اذان، خفاء همه اذان و چون معلوم نیست اذا خفی الاذان ناظر به کدام مرتبه اذان است، این دلیل مجمل می شود.

اما دومی «اذا خفی الجدران فقصر»، این مجمل نیست، زیرا خفاء الجدران معلوم است، به این معنا که جزئیات دیوارها معلوم نیست، یک وقت خفاء مجموع است، یعنی بالاخره مثلا یک شبیحی از دیوار دیده می شود، می گوید: اگر به جایی برسد که این دیوارها دیده نشود، آنجا می شود حد ترخص، لذا اذا خفی الجدران فقصر مجمل نیست و مبین است.

بنابراین یکی می شود مجمل و یکی می شود مبین، تنافی بین این دو نیست، ما می رویم سراغ دلیل مبین و مجمل را حمل بر مبین می کنیم. نتیجه حمل مجمل بر مبین این است که یک دلیل، یک شرط و یک ملاک برای قصر ارائه شده و آن هم این است که اذا خفی الجدران كأنه ناظر به اذا خفی الاذان است. یعنی كأنه ملاک، اذا خفی الجدران است اگر اذا خفی الجدران ملاک باشد، معنایش این است که اذا خفی الاذان نیز معنایش همین است، منظورش خفاء الجدران است. كأنه یک حدی را، یک معیاری را بیان کرده است که بالاخره به حدی برسد که اذان را نشنود و آن وقتی است که دیوارها نیز مخفی است.

پس این مثال در واقع از مورد بحث ما خارج است، زیرا اساسا تعارضی بین این دو نیست که ما بخواهیم به دنبال حلش باشیم، اینها از قبیل مجمل و مبین هستند و اگر می خواهیم این مسئله را به صورت کلی بررسی کنیم باید یک مثال دیگری پیدا کنیم.<sup>۱</sup> لذا منافشه محقق نایینی در مثال است و الا بحث کلی را در مواردی که شرط متعدد و جزاء واحد است قبول دارند و می فرمایند: اگر قائل به مفهوم باشیم به نظر می رسد که بین اینها تعارض و تنافی وجود دارد و ما باید به نوعی این تعارض و تنافی را بر طرف کنیم. پس اشکال محقق نایینی در واقع به مثالی است که اینجا بیان شده است. البته این اشکال را ایشان در اجود التقريرات ذکر نکرده بلکه تنها در فوائد الاصول بیان شده است.

### **بررسی اشکال محقق نایینی**

به نظر می رسد در این مثال هم جای این مناقشه نیست.

اولا: اینکه ایشان می فرماید خفاء الاذان مجمل است و خفاء الجدران مبین است، این اول کلام است، اگر بر آن اساسی که ایشان خفاء الاذان را مجمل دانسته بخواهیم قضاوت کنیم، خفاء الجدران نیز می تواند مجمل باشد، آن مراتبی که در خفاء الاذان ایشان تصویر کرده و احتمالاتی که در نظر گرفته و به واسطه آن احتمالات می گوید مجمل است، آن احتمالات و مراتب در خفاء الجدران هم قابل تصویر است، یک وقت دیوارها را تفصیلا می بینیم، یک وقت دورتر می شویم شبیحی می بینیم، یک وقت خیلی دورتر می شویم و مثل یک نقطه سیاه دیده می شود. لذا اینکه ایشان فرموده در خفاء الاذان اجمال وجود دارد و خفاء الجدران واضح و روشن است، این خودش اول الکلام است.

<sup>۱</sup> فوائد الاصول، ج ۲، ص ۴۸۷.

ثانیا: سلمنا که خفاء الاذان مجمل باشد، یعنی دلیل اول به واسطه خفاء الاذان مجمل باشد و دلیل دوم به واسطه خفاء الجداران مبین باشد، یعنی طبق بیان ایشان یک مفهوم مجمل و یک مفهوم مبین، مسئله و مشکل این است که به طور کلی ما رابطه این دو دلیل را باید به نحوی در نظر بگیریم که یکی ناظر به دیگری باشد، اگر گفتیم دو دلیل یکی مجمل است و یکی مبین، باید به نحوی باشد که ما احدهما را ناظر به دیگری بدانیم، یعنی بگوییم مثلا «اذا خفی الجدران فقصر» در واقع می‌خواهد ملاک وجوب قصر را خفاء الجدران قرار دهد و این در واقع در مقام تبیین و تفسیر خفاء الاذان در دلیل اذا خفی الاذان فقصر هم هست. این نظارت، این تبیین قابل اثبات نیست، به چه دلیل گفته می‌شود این در مقام نظارت آن دلیل دیگر است؟ چه بسا هر کدام از اینها به عنوان یک ملاک باشد، در صورتی می‌توانیم دو دلیل را، مجمل و مبین قرار دهیم و مجمل را حمل بر مبین کنیم که احراز کنیم این نظارت را، اینکه دلیل مبین به نوعی در مقام تفسیر دلیل مجمل است و الا اگر این استفاده نشود، ما نتوانیم این را احراز کنیم، چه بسا شرط دیگری وجود داشته باشد. دو شرط گفته شده است یکی مبین است و دیگری مجمل که ما آن را نمی‌دانیم چیست؟ بنابراین به نظر می‌رسد این اشکال محقق نایینی وارد نیست.

### کلام محقق اصفهانی

اما مطلبی که محقق اصفهانی فرموده این است که احتمال پنجمی که در کلام محقق خراسانی ذکر شده اساسا درست نیست، لذا در برخی نسخه‌های کفایه که تصحیح شده، روی احتمال پنجم خط کشیده شده. عبارت محقق اصفهانی این است «ضرب علیه خط المحو فی النسخة المصححة و لعله انصب»، در نسخه‌های تصحیح شده روی احتمال پنجم خط کشیده شده و این انصب است، اصلا وجهی ندارد که این احتمال بیان شود. دیروز گفتیم محقق خراسانی این احتمال را ذکر کرده که ما اصلا به یکی از این دو قضیه اخذ می‌کنیم منطوقا و مفهوما و قضیه دیگر را کنار می‌گذاریم. دلیل اخذ به یکی از این دو قضیه یعنی «اذا خفی الاذان فقصر» نیز اظهارت این قضیه نسبت به قضیه دیگر است، یعنی لسان روایات که وجوب قصر را منوط به خفاء اذان کرده، این اقوی است و اظهار است از آن ادله‌ای که مضمونش «اذا خفی الجدران فقصر» است و دلیل تقدیم یکی از دو قضیه بر دیگری است.

محقق اصفهانی فرموده: درست این است که این احتمال اساسا کنار گذاشته شود و کأنه این در عبارت محقق خراسانی نبوده و از ناحیه ناسخین این اضافه شده است و لذا کسانی که اقدام به تصحیح این نسخه کردند روی آن خط کشیدند. چرا محقق اصفهانی می‌فرماید: «لعله انصب»، یعنی اینکه بگوییم این احتمال، احتمالی نیست که محقق خراسانی بیان کرده باشد.

برخی گفته‌اند وجهش چه بسا این باشد که اگر بالاخره ما این کار را هم بکنیم، یعنی بگوییم: یکی از این دو جمله مفهوم ندارد، اینجا باز تنافی از بین نمی‌رود، وقتی می‌گوییم: «اذا خفی الاذان فقصر» مفهومش این است که چه جدران خفاء پیدا کند و چه نکند، بالاخره منطوق قضیه دوم با مفهوم قضیه اول تنافی پیدا می‌کند. پس تنافی به کلی کنار نمی‌رود.

لکن بعید است نظر محقق اصفهانی به این مسئله باشد و با وجهی که محقق خراسانی گفتند سازگار نیست. زیرا:

اولا: محقق خراسانی فرموده که ما به یک قضیه اخذ می‌کنیم مفهوما و قضیه دیگر منطوقا است ولی مفهومش را کاری نداریم. بله اگر وجه پنجم این بود، جای این اشکال وجود داشت، لکن به نظر می‌رسد اصلا منظور محقق اصفهانی این نیست، اینکه گفته لعله انصب، یعنی لعل این احتمال را به کلی کنار بگذاریم این بدان جهت است که ما وقتی به یکی از دو قضیه اخذ کنیم و قضیه دیگر را کنار بگذاریم، دیگر از بحث مفاهیم خارج می‌شود، دیگر بحث تعدد شرط کنار می‌رود. موضوع بحث ما تعدد شرط و وحدت جزاء

است، یعنی اساساً ما دو قضیه داریم و فرض ما این است که در هر دو حکم منوط به یک شرط شده و باز مفروض ما این است که ما قائل به مفهوم هستیم، اگر کسی بگوید ما اساساً اینجا یک قضیه بیشتر نداریم و یک قضیه را کنار بگذاریم، بر فرض قائل به مفهوم هم باشیم، در آن قضیه اول، اینجا فی نفسه تعارض با چیزی ندارد، تنافی وجود ندارد. پس نمی‌توانیم بگوییم اینجا یک قضیه داریم و قضیه دیگر را کنار می‌گذاریم، کنار گذاشتن و طرح قضیه دوم، به نوعی خروج از مفروض بحث ماست.

ثانیاً: اینجا ممکن است به واسطه وجود قرینه‌ای این تقدیم و ترجیح صورت بگیرد، اما در سایر موارد چه باید کرد؟ بالاخره سؤال این است که اگر با دو قضیه مواجه شدیم که هر دو مفهوم داشتند و ما به مفهوم ملتزم شدیم و به همین جهت بین آنها تعارض پیش آمده، چه باید بکنیم؟ اگر کسی بگوید ما یکی از این دو را ترجیح می‌دهیم بر دیگری، می‌گوییم به چه دلیل؟ در این مثال از قول ابن ادریس نقل شده که مثلاً یکی از دو دلیل را اظهر از دیگری دانسته، اما در سایر موارد چه باید کنیم؟ اگر قرینه‌ای نداشتیم و اظهاری نبود، بالاخره در مواجهه با این تعارض چه باید بکنیم؟ تقدیم اظهر بر ظاهر اگر ملاک باشد اینکه نیازی به بحث ندارد و روشن است. اگر ما دو دلیل داشتیم که یکی به نوعی واجد ملاکات ترجیح بود، این تعارض را حل می‌کند و نیازی نداریم برویم دنبال حل تعارض با این راهها و طریقی که گفته شد.

بنابراین احتمال پنجم، قابل قبول نیست، همانطوری که محقق اصفهانی گفته، این حرف درستی است و انساب این است که این احتمال کار رود به واسطه آن دو اشکالی که گفته شد. البته بعضی به نوعی مطلب محقق اصفهانی را توجیه کرده‌اند که اساساً با فرض بحث سازگار نیست.

### **بررسی کلام محقق خراسانی درباره احتمالات چهارگانه**

حال به غیر از آنچه که مربوط به صدر کلام محقق خراسانی بود و آنچه مربوط به ذیل کلام ایشان بود، خود این احتمالات را باید ببینیم قابل قبول است یا خیر؟ کدام یک از این احتمال را می‌شود قبول کرد؟

خود محقق خراسانی تصریح کردند که لعل العرف یساعد علی الوجه الثانی، عرف با وجه دوم مساعد است، کما ان العقل ربما یعین هذا الوجه، همانگونه که عقل چه بسا احتمال چهارم و وجه چهارم را متعین می‌کند. پس یعنی محقق خراسانی به طور کلی احتمال اول و احتمال سوم را کنار گذاشتند، خود ایشان این دو احتمال را اصلاً نپذیرفته است. وقتی می‌گوید عرف مساعد با احتمال دوم است و عقل مساعد با احتمال چهارم، معنایش این است که احتمال اول و احتمال سوم هم منتفی است.

### **بررسی احتمال اول**

احتمال اول این بود که اطلاق مفهوم هر قضیه با منطوق دیگری مقید شود، اطلاق مفهوم «اذا خفی الاذان فقصر» که از حیث خفاء الجدران و عدم خفاء الجدران اطلاق دارد مقید می‌شود به منطوق اذا خفی الجدران و بالعکس، نتیجه این احتمال این است که اگر جایی خفاء الاذان و خفاء الجدران هر دو منتفی شد دیگر قصر لازم نیست.

مشکل این راه این است که اطلاق مفهوم قضیه اول درست است که با منطوق قضیه دوم مقید می‌شود، اما این اطلاق دیگر به شرط ثالث تقیید نمی‌کند، ممکن است شخص ثالث و رابعی باشد، اطلاق مفهوم قضیه اول فقط با آنچه که در قضیه دوم ذکر شده است تقیید می‌خورد یعنی اگر خفاء الاذان محقق نشد و در کنارش جدران مخفی شد اینجا قصر ثابت است اما اگر خفاء الاذان محقق نشد، خفاء الجدران نیز محقق نشد، یک شرط دیگری احتمالش داده شد آیا نسبت به آن شرط نیز این تقیید می‌خورد؟ مسلم است

که نمی‌توانیم نفی شرط دیگر را از این استفاده کنیم به عبارت دیگر اطلاق مفهوم هر یک از این دو قضیه نسبت به شرط دیگر به قوت خودش باقی است. به همین دلیل است که محقق خراسانی احتمال اول را قبول نکرده است.

### بررسی احتمال سوم

احتمال سوم را نیز ایشان قهراً نپذیرفته، زیرا احتمال سوم این بود که اساساً مفهوم را کنار بگذاریم و منطوق هر یک از این دو قضیه را به منطوق دیگری تقیید کنیم. البته یک فرقی هم با وجه دوم دارد، زیرا در وجه دوم نیز همین است، در وجه دوم نیز قائل به مفهوم نمی‌شویم و منطوق‌ها را در نظر می‌گیریم. در وجه سوم نیز همین گفته می‌شود، اما فرق این دو احتمال این بود که در وجه سوم ممکن است شرط سوم و چهارم تصویر شود، ولی ما آن را با این بیان نفی می‌کنیم. می‌گوییم «اذا خفی الاذان فقصر» با شرط اینکه خفاء الجدران محقق شود، «اذا خفی الجدران فقصر» مقید می‌شود به خفاء الاذان، پس کأنه هر دو اینها دخیل در جزاء هستند، به نحو جزء العلة، هر یک از این دو باید محقق شود تا قصر ثابت شود.

این نیز خلاف ظاهر این دو جمله است. «اذا خفی الاذان فقصر» و آن جمله دیگر «اذا خفی الجدران فقصر» اینها اساساً با هم سازگار نیستند که هر یک به عنوان جزء العلة در این مقام مؤثر در ترتب جزاء باشد. بنابراین احتمال سوم نیز به نظر محقق خراسانی منتفی است.

### احتمال دوم و چهارم

محقق خراسانی احتمال دوم و چهارم را قبول کرده است، ایشان می‌فرماید: یکی را عرف قبول می‌کند و دیگری را عقل متعین می‌داند. چرا احتمال چهارم موافق با دقت عقلی است و ربما یعین هذا الوجه، عقل این احتمال را تایید می‌کند؟ زیرا بر اساس قاعده «الواحد لا یصدر الا عن الواحد» نمی‌شود دو علت تأثیر در معلول واحد بگذارند و بین این دو علت سنخیت نباشد، یعنی متباین باشند، این با این قاعده سازگار نیست. پس باید بگوییم که اگر دو چیز باشند که به دنبال آنها معلول محقق می‌شود بین اینها یک سنخیتی و قدر مشترکی وجود دارد که به واسطه آن قدر جامع است که این معلول محقق می‌شود. آن قدر جامع واحد است و لا یصدر الا عن الواحد، واحد از این واحد صادر شده است. این وجه تعیین احتمال چهارم از نظر عقل است.

احتمال دوم را نیز فرمود که عرف مساعد با آن است. احتمال دوم این بود که اساساً در این مورد قائل به مفهوم شرط نیستیم، مفهوم شرط را قبول داریم، اما در خصوص این مورد رفع ید می‌کنیم از مفهوم شرط، نتیجه این می‌شود که خفاء الاذان یک علت مستقل است، خفاء الجدران هم یک علت مستقل برای وجوب قصر، بین اینها تنافی نیست، کأنه نتیجه این می‌شود «اذا خفی الاذان او الجدران فقصر» کأنه به ما اینطور گفتند اگر اذان مخفی شد و یا جدران مخفی شد نماز شکسته می‌شود، عرف مساعد با این احتمال است، زیرا وقتی می‌بیند که متکلم یک حکمی را مترتب بر شرط کرده و بعد همان حکم را مترتب بر شرط دیگری کرده، معلوم می‌شود هیچ کدام از این دو، علت منحصر نیستند، بلکه هر کدام علیت دارند، عرف این را قبول می‌کند که این یا این؟ هر کدام که شد موجب شکسته شدن نماز می‌شود؟

آیا این کلام صحیح است؟ این را باید بررسی کنیم.

«والحمد لله رب العالمین»